



آموزشگاه موسیقی پارس
PARS MUSIC INSTITUTE

داستان بارید خنیاگر



parsmusicinstitute



www.parsmusic.info

عصری خسرو پرویز به باغ می‌رود و به بزم می‌نشیند
که از ناپیدا بانگی برمی‌خیزد و هوش از سر شاه می‌برد.
هیچ روشن نیست که نوای ساز از کجا برمی‌خیزد، اما
هرچه بیشتر به گوش می‌رسد، دل‌ربا تر می‌گردد...
پرویز فریاد می‌کند که

بجوید در باغ تا این کجاست
همه باغ و گلشن چپ و دست راست

این سر آغاز داستان باربد خنیاگر است که با نوای عود
خود چنان خسرو پرویز را مبهوت می‌کند که شاه
شیفته‌اش می‌شود.



خسرو پرویز در گزیدن رامشگران آستانش بسا سخت می‌گرفت. فردوسی در شاهنامه‌اش می‌گوید که وقتی باربد در پی کار به درگاه شاه می‌گردد، خبرش می‌دهند که خسرو رامشگرانش را از میان بزرگان می‌گزیند (گزیدست رامشگران از مهان). القصه رامشگری در دربار خسرو خدمت می‌کرد که بر عودنوازی باربد سخت رشک می‌برد. سرگس یا به قول دیگر، سرکش، سرکرده ی خنیاگران مجلس انس پرویز، به دربانان دربار سپرده بود که باربد را به دربار راه ندهند، مبادا که نوای سازنوازی‌اش به گوش شاه برسد و جای او را بگیرد؛ آخر به گوشش رسانده بودند که جوانی چیره‌دست از مرو به شهر آمده است که در سازنوازی و آوازخوانی هم‌اوردی ندارد و همه کس را به صدای عودش افسون می‌کند.



سرکش به هر کدام از نزدیکان شاه که می‌رسید، رشوتی می‌داد تا سخن از باربد نبرند و هیچ از افسون‌گری‌اش نگویند. درباریان هم به رسم اخوت و پیمان‌داری، لب از لب نگشودند و در این میان چیزی به گوش خسرو پرویز نرسید.

آن سوی حصار دربار، باربد به هر در می‌زد تا دمی وقت شاه را بخرد و نوای عودش به گوش او و ملازمانش برساند. وانگهی هیچ راهی به دربار نمی‌یافت و هرچه بیشتر می‌کوشید، کمتر نتیجه می‌دید. چونان بود که سخت آزرده شد و حیلتي ساز کرد.



عصری به بوستان شاه نزدیک شد، چون می دانست که خسرو عصرها را به شادخواری در بوستان سپری می کند. بوستان بان را التماس کرد و از او خواست تا پنهانی به بوستان راهش بدهد:

چو نومیدی برگشت از آن بارگاه
ابا بربط آمد سوی باغ شاه

پس باربرد که بعدها به نام پهلبد هم از او یاد شده است، به باغ شاه راه گشود و جامه‌ای زمردین بر تن کرد و به بالای درخت سروی پربرگ پنهان بشد.



جامه‌اش او را از دید شاه پنهان می‌داشت و همین که بزم شاهی آغاز گشت، باربد عودی سبزرنگ به دست گرفت و از همان بالای درخت سرو در دستگاهی که به نام دستگاه «یزدان آفرید»، یا به روایت شاهنامه دستگاه «داد آفرید» مشهور بود، شروع کرد به اجرای موسیقی:

سرودی به آواز خوش برکشید
که اکنون تو خوانیش داد آفرید

پرویز را چنان شور آمد که سر برگرداند تا منبع صدا را بیابد، اما هرچه چشم دوانید، هیچ ندید، پس بزم از سر گرفت و بزم کردن او همان و سازنواختن باربد همان. این بار باربد در دستگاهی دیگر ساز کرد، دستگاهی به نام «پیکار گرد».



این بار هم همگان از شهد شیرین موسیقی باربد (باربد) به شور آمدند و باز دنبال منبع صدا گشتند و باز یافتندش. این بار شاه به سودای شنیدن نوایی دیگر برگشت و بزم از سر گرفت و باربد هم به دستگاه مشهور به «سبز اندر سبز» ساز کرد و چونان بناخت که دیگر شاه را تاب تمام شد و فرمان داد که: ای نیکوکار، بزرگوار، گوشم را به نغمه‌هایت بهره‌مند ساختی. چشمم را نیز به دیدارت روشن بساز و نیکوکاری بر من تمام کن.

در تاریخ ثعالبی، به قلم محمد ابن ثعالبی نیشابوری، آمده است که باربد پس از این آهنگ آخر، از درخت به زیر آمد و رسم ادب به جای آورد و پرویز او را خوش آمد گفت و داستانش را پرسید.



پس از آن باز بزم از سر بگرفتند و ساز کردند و تا شامگاه
به افسون موسیقی باربد گوش جان سپردند.

آخر سر خسرو پرویز همان کرد که سرکش رامشگر از آن
بیم داشت: باربد به سرکردگی رامشگران دربار برگزیده
شد، چرا که هر بار که دست به ساز می برد، در نغمه
هایش از گوشه‌هایی استفاده می کرد که پسند شاه و
دیگران می آمد.



باربد نور چشم درباریان گردید و چه بزم‌ها که به نوازش پنجه‌های او شیرین نگشت، اما چنان که ثعالبی نیشابوری می‌گوید، آخر سر رشک سرکش کار خود کرد و یکی از ملازمان دربار را فریب داد تا به باربد زهر بخوراند. باربد هم سرانجام جان داد و شاه که عاقبت داستان دید، فرمان داد تا سرکش را هم سربه‌نیست کنند، اما آخر دلش به رحم آمد و او را بخشید و چنین شد که داستان باربد به سر رسید و سرکش ماند تا همچنان بزم خسرو پرویز را به نوای سازش بیاراید.

